

تسوریا باہا ایک

شاعر یازیچی

ت.پ بہادر نیری

مقدمه

این سرگذشت مرد فقیری است که در صحرا به واسطه یک باور خرافی به چنان اعتماد به نفسی دست پیدا می‌کند که خیلی زود به آرزویش که کدخدا شدن است دست می‌یابد، اما طولی نمی‌کشد که کاذب بودنش برای شخصیت منفی قصه معلوم می‌شود و این بار فرار کرده و در کوهستان آزادی را در شکل و هیئت یک دختر زیبا می‌یابد و با او ازدواج می‌کند. آزادی، او تاریخ و فلسفه می‌آموزد این بار به اتفاق هم به روستا بر می‌گردند و به سر و پا بختی مردم روستا پایان می‌دهند.

وقتی که این قصه را به هشتم آ را به تعدادی از بزرگان اهل تمیز و دانایان تولستوی سققل شهر شان دادم تا این امید که احدی از ایشان افتخار آلودمان کرده و مقدمه‌ای بر آن بنگارد که بزرگان گفته‌اند کتاب بی مقدمه به چه ماند به آدم تومانی‌چاق. اما از آن پس به ایشان کار فرهنگی و علمی می‌کردند که وقت سرخاراندن نداشتند. مخصوصاً که دانستند دهاتی هشتم اول «بوروں کؤروکله دیله» بعد «جنّاق دیکر» دهانه که ای ورق ناخوانده در بند قافیه مانده فلان قافیه ناصواب است و فلان معنی بی حساب، و شمس قیس‌وار از فنون و علوم مربوطه نکته‌ها گفتند. و به سفتند. هنگامی که ایشان مشغول سفتن بودند من نیز بیکار ننشسته و به علامت فهمیدن سرم را مثل اسب تابستان بالا و پایین «میلچک لن مک»

می نمودم یعنی مبلچک پرانی و چون نوشتن نثر ترکی برایم سخت بود
یک عدد مقدمه «فارسی ترکی قات» نوشتم تا خیال نکنند ز بی رختی
پسران وزیر فتنه در کوهستان شام بوعلی سیناست و شتل اندازان هندی در
باغچه دولفینها به واق واق پرندگان ترازو می شکند. الهی شکر که اگر
دخترم عطسه نکرده بود به پایان می آمد این دفتر و به حکایت اصلی
نمی رسیدم.

ت. پ بهادر نیری

www.ketab.ir